

خاطراتی از سردار شهید محمدرضا ترابیان در گفت‌وگو با خواهر، برادر و یکی از هم‌زمانش

روز شهادتش لباس پاسداری پوشید

محمدرضا همیشه می‌گفت روزی لباس سپاه را به تن می‌کنم که لیاقتش را پیدا کرده باشم



ساختمان آن دوستش کار می‌کرد. در واقع روزها در سپاه مشغول بود و عصر تا شب هم بنایی می‌کرد. این کار واقعا خسته‌کننده بود، اما او به عشق کمک به یک هم‌زم را یک انسان نشد. بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل سپاه هم ارتباطش را با سپاه از دوران دبیرستان شروع کرد. آن زمان یکسری نیروهایی بودند که به آنها پاسدار ذخیره می‌گفتند مثل بسیجی‌های الان ارتباط پاره وقت با سپاه داشتند. محمدرضا بعد از اینکه دیپلمش را گرفت، رسماً وارد سپاه شد و تمام وقت آنجا خدمت کرد. آن زمان در زمینه کتاب مکتاب گروهک‌ها و مسائل روز مطالعه می‌کرد و روی جزوه‌های سپاه و کتاب‌های استاد مطهری و شهید بهشتی متمرکز شده بود. می‌خواست چند و چون راهی را که انتخاب کرده بود به خوبی بشناسد. شهید ابتدا در شهرستان بيجار فعالیت می‌کرد. وقتی در بيجار امنیت برقرار شده، به سفر رفت و در قلب درگیری با گروهک‌ها قرار گرفت. او مشتاق شهادت بود. از خطر هیچ‌گونه اهم‌های نداشت، مسئولیت‌های مختلفی به عهده می‌گرفت و همواره سربلند و موفق از عملیات‌ها بیرون می‌آمد. نفوذ کلام خاصی بین نیروها داشت و در هر عملیاتی که حضور می‌یافت باعث تقویت روحیه نیروها می‌شد.

■ **خدمت بی‌منت**

محمدرضا مشغله اصلی‌اش خدمت در سپاه بود، اما در عین حال در خیلی از کارها هم مهارت داشت. پدرمان قناد بود و برادر هم در کمک به او، حرفه قنادی را به خوبی یاد گرفته بود. علاوه بر آن، جوشکاری و بنایی را هم تا حدی بلد بود. در همان سال‌هایی که در سپاه خدمت می‌کرد به کمک دیگران می‌شناخت و از صناعی که بلد بود استفاده می‌کرد. مثلاً یکی از هم‌زمانش که وضع مالی خوبی نداشت می‌خواست سرپناهی برای خودش بسازد. محمدرضا به او کمک کرد. یادم است تا در دید بنایی کرده و روی

■ **طناب به گردن شاه!**

خونگرمی و محبت، از خصوصیات بارز برادرم بود. یک رفتار حسنه‌ای که در پیش گرفته بود، حشر و نشر و دوستی با آدم‌های مؤمن بود. اعتقاد داشت همنشین آدم می‌تواند راه عاقبت بخیری را به رویش باز کند. در این مورد احادیثی هم داریم و محمدرضا طبق نظر ائمه و اولیای الهی زندگی و کارهایش را تنظیم می‌کرد. همانطور که برادرم هم گفت،



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

سادگی و متانت از سر تا پای محمدرضا می‌بارید. حتی ذره‌ای فرق بین خود و نیروها قائل نمی‌شد. خودش را با نیروهایش برابر می‌دانست و هیچ‌گاه فرمانده بودنش را به رخ دیگران نمی‌کشید. پوشیدن لباس سبز سپاهی‌ها را منوط به داشتن لیاقت و شایستگی می‌دانست

■ **خاطره ناب**

خود محمدرضا پیش از شهادتش برایم تعریف می‌کرد: «یک بار به نقطه‌ای از کردستان که آلوده به وجود ضد انقلاب بود رفتم. در مسیر کنار قهوه‌خانه‌ای توقف کردم تا چایی بخورم و استراحتی کنم. همان حین چند نفر از اعضای

گروهک‌های ضد انقلاب به قهوه‌خانه آمدند. چند عکس در دستشان بود. به من نشان دادند و پرسیدند این آدم‌ها را می‌شناسی؟ نگاه کردم دیدم عکس خودم، سیدمنصور بیاتیان و محمدجمال صالحی از هم‌زمانم است. به روی خود ناوردم و گفتم نه اینها را نمی‌شناسم. بعد شروع به زمزمه آیت‌الکرسى کردم. آن شخصی که عکس را به من نشان داده بود به چیزی شک کرده بود اما به خواست خدا آیت‌الکرسى کار خودش را کرد و آن مرد انگار که کور و گنگ شده باشد، در حالی که عکسم دستش بود، من را شناخت و همراه دوستانش از قهوه‌خانه رفتند.»

■ **روای شهادت**

محمدرضا علاقه زیادی به امام خمینی داشت. در تمام دوران خدمتش سعی می‌کرد خانواده شهید را برای یک لحظه هم که شده فراموش نکند. علاوه بر اینکه همه نیروها را به سر زدن به خانواده شهدا تشویق می‌کرد، خودش هم در این موضوع پیشقدم بود. دفعه‌ها محمدرضا ناپود کردن گروهک‌ها بود. اعتقاد داشت در این راه باید سپاه و ارتش همکاری بیشتری با هم داشته باشند. یاد ما است یک روز از سمنج در حال بر گشت بودم. در دوراهی بيجار محمدرضا را دیدم که لباس زمردنگی به تن داشت و یک اسلحه کالیبر در دست منتظر ماشین است. سوارش کردم و پرسیدم در این منطقه خطرناک با لباس فرم و بدون اسلحه چه کار می‌کنی؟ گفت یک صفای ذاتی خاصی داشتم. سادگی و متانت از سر تا پای محمدرضا می‌بارید. حتی ذره‌ای فرق بین خود و نیروها قائل نمی‌شد. خودش را با نیروهایش برابر می‌دانست و هیچ‌گاه فرمانده بودنش را به رخ دیگران نمی‌کشید. پوشیدن لباس سبز سپاهی‌ها را منوط به داشتن لیاقت و شایستگی می‌دانست و کمتر با آن لباس حاضر می‌شد. اما وقتی برای آخرین درگیری اعزام شد، لباس سبز سپاهی را پوشید و با همان هم به شهادت رسید. نفوذ کلام خاصی داشت و موجب تقویت

■ **انقلاب درونی**

شهید ترابیان بیش از اندازه ساده و خاکی بود. اینجا یک صفای ذاتی خاصی داشتم. سادگی و متانت از سر تا پای محمدرضا می‌بارید. حتی ذره‌ای فرق بین خود و نیروها قائل نمی‌شد. خودش را با نیروهایش برابر می‌دانست و هیچ‌گاه فرمانده بودنش را به رخ دیگران نمی‌کشید. پوشیدن لباس سبز سپاهی‌ها را منوط به داشتن لیاقت و شایستگی می‌دانست و کمتر با آن لباس حاضر می‌شد. اما وقتی برای آخرین درگیری اعزام شد، لباس سبز سپاهی را پوشید و با همان هم به شهادت رسید. نفوذ کلام خاصی داشت و موجب تقویت

■ **طناب به گردن شاه!**

خونگرمی و محبت، از خصوصیات بارز برادرم بود. یک رفتار حسنه‌ای که در پیش گرفته بود، حشر و نشر و دوستی با آدم‌های مؤمن بود. اعتقاد داشت همنشین آدم می‌تواند راه عاقبت بخیری را به رویش باز کند. در این مورد احادیثی هم داریم و محمدرضا طبق نظر ائمه و اولیای الهی زندگی و کارهایش را تنظیم می‌کرد. همانطور که برادرم هم گفت،

طراح:علیرضا سجادی ■ شماره ۶۰۲۳

از راست به چپ

■ ۱- رسوم و عقاید متداول میان مردم - ادامه‌دار - مشرتن ■ ۲- عنوان محل کار حاکم در قدیم- قومی پیشرفته و متمدن در مکزیک قدیم ■ ۳- تشکر- حیوان باربر - گوشت کبابی ■ ۴- از جنگ های صدر اسلام در ناحیه شام که مسلمانان در آن بر رومیان پیروز شدند- پول بنگلادش - پندگاه میان ساعد و بازو ■ ۵- وحشی - اشاره - انقلابی معروف مکزیک ■ ۶- بیعانه و پیش پرداخت- نظام و حکومتی که یک تن از طرف مردم برای مدت معینی به عنوان رئیس جمهور انتخاب می‌شود- از اقامار مشتری ■ ۷- صومعه - چراگاه ایلات و عشایر - نگهبان ■ ۸- دنباله و یدک - قهرمان جام باشگاه‌های اروپا در سال ۲۰۱۵ - جنگ افزار ورزشی ■ ۹- نام گلی است خوشبو- چرم براق- برف آذری ■ ۱۰- تاقچه بالا- از اقلیت های مذهبی کشورمان هستند- پرشسی ■ ۱۱- مدافع سابق تیم ملی برزیل (۱۹۸۹-۲۰۰۰) - فریبکار- پول زاپس ■ ۱۲- زمان زودگذر- جمع متن- تنبیا ■ ۱۳- بی احترامی - مشکل گشایش معروف است- سرباز نیروی دریایی ■ ۱۴- بچه‌چه لباس - اثر ملاحسن فیض کاشفی که به تقلید از کلیله و دمنه نوشته است ■ ۱۵- رئیس جمهور اسبق فرانسه - اداره کننده - عضو پرواز پرنده

از بالا به پایین

■ ۱- از جویبات-قاضی تحقیق - دیلم ■ ۲- از باشگاه های فوتبال اتریش- خیال پردازانه ■ ۳- گاهی بر قرار ترجیح می دهند- از گازهای تشکیل دهنده سطح خورشید- پست فطرتی ■ ۴- سقف فقرا- هار به هم ریخته- اسب قهوه‌ای-رنگ ■ ۵- صابون خیاطی- مربی پیکان- محترم ■ ۶- جمع محکمه - تاز نما- از خواهران نویسنده انگلیسی ■ ۷- گوسفند جنگی - به کار بستن قانون- بنیانگذار حکومت دوم امویان ■ ۸- ملزمو خوشنویسی - سرپرستار - ستارگان ■ ۹- دکان- همان سرهم است- خاطر و ذهن ■ ۱۰- میوه خوب- درفش معروف ایران از عهد قدیم تا پایان ساسانیان- میزان گرما یا انرژی حاصل از سوخت‌وساز مواد غذایی ■ ۱۱- گزارش رنگی- سمت چپ- فرمانده بدن ■ ۱۲- اما- همانا- به پنجم از تقویم شمسی عربی- چوب پهن کردن خمیر ■ ۱۳- درچه کوچکی در دستگاه کار براتور در جلو لوله هوا- تکرارش خوراکی بچه هاست- جانشین ■ ۱۴- نقاشی روی شیشه- نمایشنامه البرکامو ■ ۱۵- گرو گذارنده - کالانما- سال آذری



اروزنامه جوان | شماره ۶۰۲۳

گفت‌وگو



گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید عبدالرضا خیرالدین از شهدای دفاع مقدس

ماندن در جبهه و دفاع از اسلام را ضروری‌تر از تحصیل می‌دانست

خواب شد، طوری که کسی فکر نمی‌کرد حتی یک گاه هم زنده مانده باشد. وقتی به پدرم گفتند همه گاوهایتان مرده‌اند، گفت: «چنین چیزی امکان ندارد! اتفاق بیفتد، گاو‌های من زنده‌اند، چون خمس و زکاتشان را داده‌ام. نباید به عقیده‌ام شک کنم.» با اینکه خرابی زیادی به بار آمده بود ولی گاو‌ها زنده ماندند.

■ **دوچرخه‌اش را بخشید**

از طرف شورای محلی روستا قرعه‌کشی کردند. یک دوچرخه به نام عبدالرضا افتاد. همه خوشحال شدیم. او خیلی به دوچرخه نیاز داشت ولی آن را به برادر چهار ساله‌اش هدیه داد. یک بار هم یک فرش سه‌ا دو داده بودند، آن را هم بخشید. برای او دل‌کنند از هدایا آسان بود. در نهایت هم که از همه تعلقات دنیا بی‌اش دست کشید و آسمانی شد.

■ **وداع با پیکر**

در منطقه بودم. می‌خواستم به اهواز بروم تا ببینم بچه‌های گرمسار از خط بر گشته‌اند یا نه. مرخصی گرفتم و راهی اهواز شدم. دلم می‌خواست زودتر از یک آشنا پرس و جو کنم و خبری از عبدالرضا بگیرم. پیش آقای امیدیان رفتم. گفت: «جرا دردت و پرویز قدربری مجروح شدند و گرمسار بستری‌اند.» دلم پر می‌زد برای گرمسار، جایی که عبدالضا در آن جا بود. می‌خواستم هر چه زودتر از حالش باخبر شوم. نگران بودم. آقای مداح که او هم بعدها شهید شد، پیشم آمدو گفت: «هرخصی‌ات جور شده، می‌توانی بروی.» بلیت قطار گرفتم و راهی گرمسار شدم. وقتی به خانه رسیدم، دیدم همه قایل جمع هستند. دیر رسیده بودم. با پیکر پاک برادرم خداحافظی کردم. در میان مادرم صبر زیادی داشتم. بعد از شهادتش، دیگران را به آرامش دعوت می‌کرد. خدا به او استقامت زیادی داده بود. فکر نمی‌کردیم مادر اینگونه باشد.

■ **بخش‌هایی از وصیت‌نامه شهید:**

«... حال که خداوند چنین می‌فرماید، چرا من به جهاد نروم و برای حفظ اسلام و مکتبم جهاد فی سبیل‌الله نکنم؟ حال که چنین است بر نفسم غلبه می‌کنم و ترک می‌کنم لذت‌های نفسانی را. پدرجان! تو با شهادتم باید بیدار تر شوی. همچنان که بیدار و هوشیار هستی. مسئولیت شما بعد از شهادتم بیشتر می‌شود. مادر جان! انکند برای من از روی ضعف گریه کنی. برادران خوب و آگاه‌ها! کارهایتان را برای رضای خدا انجام دهید و سعی کنید فرزندان‌تان را طوری تربیت کنید تا هم خدا بخشنود باشد و هم من خوشحال. آرزویمان شهادت است و هدف ما خدمت به اسلام، قرآن و در نهایت رضای حق تعالی است...»



روز‌ها کار می‌کرد و شب‌ها کتاب می‌خواند. به دلیل حضور در جبهه تحصیل را رها کرد و راهی جبهه شد.

ماندن در خطوط مقدم جبهه و دفاع از اسلام را در آن دوره ضروری‌تر از درس خواندن می‌دانست

در نهایت بعد از مدت‌ها حضور و مجاهدت خالصانه‌اش در ۱۲ شهریور ماه سال ۱۳۶۴ در جاده خندق منطقه جزیره مجنون به شهادت رسید و در گذار شهادی روستای امامزاده (علی‌اکبر(ع) به خاک سپرده شد.

■ **گاو‌هایی که زنده ماندند**

هنوز صدای دعا خواندنش در گوشم می‌پیچد. وقتی همراهش قدم برمی‌داشتم، دعای فرج می‌خواند یا قرآن را از حفظ تلاوت می‌کرد. عبدالرضا در وصیتش به برپا داشتن نماز و دادن خمس سفارش کرد و گفت: «اگر نماز نخوانید و خمس ندهید آن دنیا نزد امام زمان شکایت‌تان را خواهم کرد.» پدرم هم در مسائل مربوط به خمس و زکات حساس بود. روزی طولیه گاو‌ها

			۲		
		۳	۷	۵	۱
			۴		
۴		۵		۳	۷
		۱	۳	۹	
		۴	۲	۱	
				۶	
	۸	۴		۲	۹

۶	۸	۱	۵	۷	۳	۹
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸
۱	۳	۷	۹	۶	۵	۸
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷

۱	۳	۷	۹	۶	۵	۸
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸
۱	۳	۷	۹	۶	۵	۸
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷

■ **پاسخ جدول شماره ۶۰۲۲**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵
۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳
۷	۵	۱	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱
۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۵	۸	۳	۷	۹	۶	۱								